



«حلقات»

درس ۸۲

استاد: حجت‌الاسلام والمسلمین علم الهدی
آموزشیار: آقای خالق‌پور

گفتیم بنابر نظر مرحوم نایینی - که موافق با نظر شهید صدر نیز می باشد - تکلیف، مشروط به قدرت تکوینی و نیز عدم ابتلاء به ضد است و این عدم ابتلاء، به معنای عدم اشتغال به امتثال ضد می باشد.

همچنین اشاره شد که تضاد بین دو تکلیف مربوط به عالم امتثال است نه عالم مبادی و جعل و با ترتبی شدن دست کم یکی از دو تکلیف، این تنافی برداشته می شود.

در این درس به بیان دیدگاه شهید صدر می پردازیم که حکم عقل نسبت به اشتراط تکلیف به عدم ابتلا به ضد و نیز نحوه اشتراط و معیار ترتبی شدن تکالیف را بیان کرده است.

و هكذا نعرف ان العقل يحكم بان كل وجوب مشروط - إضافة إلى القدرة التكوينية - بعدم الابتلاء بالتكليف بالضد الآخر بمعنى عدم الاشتغال بامثاله، و لكن لا أى تكليف آخر، بل التكليف الذى لا يقل فى ملاكه أهمية عن ذلك الوجوب - سواء ساواه، أو كان أهم منه - و اما إذا كان التكليف الآخر أقل أهمية من ناحية الملاك، فلا يكون الاشتغال بامثاله مبرراً شرعاً لرفع اليد عن الوجوب الأهم، بل يكون الوجوب الأهم مطلقاً من هذه الناحية، كما تفرضه أهميته.

و من هنا نصل إلى صيغة عامة للتقييد يفرضها العقل على كل تكليف، و هى تقييده بعدم الاشتغال بامثال واجب آخر لا يقل عنه أهمية، و على هذا الأساس إذا وقع التضاد بين واجبين كالصلاة و إنقاذ الغريق، أو الصلاة و إزالة النجاسة عن المسجد، فالتعرف على ان أيهما وجوبه مطلق، و أيهما وجوبه مقيد بعدم الاشتغال بالآخر، يرتبط بمعرفة النسبة بين الملاكين فان كانا متساويين كان الاشتغال بكل منهما مصداقاً لما حكم العقل بأخذ عدمه قيماً فى كل تكليف، و هذا يعنى ان كلاً من الوجوبين مشروط بعدم امثال الآخر و يسمى بالترتب من الجانبين، و ان كان أحد الملاكين أهم كان الاشتغال بالأهم مصداقاً لما حكم العقل بأخذ عدمه قيماً فى وجوب المهم، و لكن الاشتغال بالمهم لا يكون مصداقاً لما حكم العقل بأخذ عدمه قيماً فى وجوب الأهم و ينتج هذا ان الأمر بالأهم مطلق، و الأمر بالمهم مقيد، و ان المكلف لا بد له من الاشتغال بالأهم لكى لا يبتلى بمعصية شئ من الأمرين، و لو اشتغل بالمهم لا يبتلى بمعصية الأمر بالأهم.

معیار ترتب

گفتیم عقل تکالیف را افزون بر قدرت تکوینی، مشروط به عدم ابتلاء به ضد می داند و تکلیف را در صورت اشتغال به ضد، فعلی نمی داند.

این پرسش مطرح است که معیار ترتبی شدن و یا مطلق شدن تکلیف چیست ، آیا همه تکالیف نسبت به هم مشروط هستند؟ اگر این گونه نیست، عقل چه هنگام ترتب را دوطرف و چه هنگام آن را یک طرفه می داند؟ برای پاسخ به این پرسش ها باید گفت که عقل با توجه به ملاکات و مبادی احکام، ترتبی یا مطلق بودن تکلیف را مشخص می نماید.

توضیح

تکلیف هیچ گاه به عدم امتثال تکلیف دیگری که از نظر ملاک و اهمیت در درجه پایین تری قرار دارد مشروط نمی شود. عقل نمی پذیرد که فعلیت تکلیفی که اهمیتش زیاد است ، به عدم اشتغال به تکلیفی که اهمیتش کمتر است مشروط باشد. برای نمونه اگر اهمیت انقاز را بیشتر از صلوة بدانیم، عقل نمی پذیرد که وجوب انقاز در صورتی به فعلیت برسد که شخص مشغول نماز نشده است و در صورت اشتغال به نماز، وجوب انقاز از فعلیت بیفتد، بلکه تکلیفی که اهمیتش کمتر است را به عدم اشتغال به تکلیفی که اهمیت بیشتر یا مساوی دارد مشروط می کند، در نتیجه اگر مکلف مشغول به انقاز نشد، نماز در حقش فعلیت می یابد.

قاعده کلی

از آنچه گفته شد، یک قاعده کلی عقلی برداشت می شود که عبارت است از : اشتراط فعلیت تمام تکالیف، به عدم اشتغال به امتثال تکلیف دیگری که از اهمیت بالاتر یا مساوی برخوردار است. با توجه به ملاکات، اگر اهمیت یک واجب از دیگری بیشتر بود، واجب اهم، مطلق، و واجب مهم، ترتبی می شود؛ مانند صلوة و انقاز که بنا به فرض انقاز اهم است و در نتیجه مطلق می باشد و صلوة از آن جا که اهمیتش کمتر است، ترتبی می گردد و اگر دو تکلیف از نظر ملاکات مساوی باشند، ترتب دو طرف خواهد شد.

از این مطلب که تمام تکالیف مشروط به عدم اشتغال به امثال ضد اهم یا مساوی هستند، می‌فهمیم که ترتبی یا مطلق بودن تکالیف نسبی است. یک تکلیف می‌تواند نسبت به یک تکلیف اهم باشد و نسبت به تکلیف دیگر از اهمیت کمتری برخوردار باشد، در نتیجه از یک جهت مطلق و از جهت دیگر ترتبی خواهد بود.

یادآوری

ضروری است که بدانیم برای این که مکلف دچار معصیت نشود، باید مشغول به امثال امر اهم شود، در این حالت هیچ کدام از دو تکلیف عصیان نشده اند؛ زیرا یکی امثال شده و دیگری فعلی نیست تا نیاز به امثال داشته باشد. اگر مکلف مشغول به امر مهم شود، هر چند آن را اطاعت کرده و از این حیث مستحق ثواب است؛ اما نسبت به امر اهم عصیان کرده است و مستحق عقاب خواهد بود.

۱. عقل برای حکم به ترتب، به ملاکات و اهمیت آن‌ها توجه دارد.
۲. تکلیفی که اهمیتش کمتر است، مشروط است به عدم اشتغال مکلف به تکلیفی که اهمیت بیشتری دارد.
۳. هنگام تساوی دو تکلیف در اهمیت، ترتب دوطرفه خواهد شد.
۴. تمام تکالیف مشروط به عدم اشتغال به امثال، اهمّ یا مساوی هستند.
۵. یک تکلیف ممکن است نسبت به تکلیفی مطلق و نسبت به تکلیف دیگر ترتبی باشد.
۶. در صورت اشتغال به اهمّ، مکلف مستحق عقاب نیست؛ اما در صورت اشتغال به مهمّ، تکلیف اهمّ عصیان شده است و موجب عقاب است.